

معرفی و نقد کتاب:

شکاف‌های اجتماعی در ایران^۱

رامین مرادی*

مقوله «شکاف اجتماعی»^۲ از مفاهیم مهم علوم اجتماعی است. این مفهوم که در آغاز برای تحلیل مکانیسم رأی‌دادن شهروندان در دموکراسی‌های غربی به کار می‌رفت، به مرور کاربرد بیشتری یافت و به ابزار تحلیلی مهمی در تحلیل پدیده‌های اجتماعی بدل شد. شکاف اجتماعی، در سنت نظری اصلی آن، به معنای تأثیر تضادهای اجتماعی بر نحوه رأی‌دادن شهروندان است. چون در لیبرال دموکراسی‌های غربی، نظام حزبی مبنای کنش سیاسی است، این سؤال اهمیت زیادی دارد که چه عواملی بر گرایش حزبی و نحوه رأی‌دادن شهروندان مؤثرند؟ مفهوم شکاف اجتماعی الگویی تحلیلی برای بررسی این عوامل است؛ مثلاً جنسیت و نژاد و زبان، طبقه اجتماعی، تحصیلات و... چه تأثیری بر گرایش شهروندان به احزاب مختلف ایجاد می‌کنند. همان‌طور که در کتاب *شکاف‌های اجتماعی در ایران* ذکر شده است، سیمور مارتین لیپست^۳ و استین روکان^۴ در تثبیت این مفهوم به معنای اشاره‌شده نقش زیادی بر عهده داشتند.

در ایران از مفهوم شکاف اجتماعی استفاده زیادی شده، اما بر مبنای آن پژوهش‌های زیادی انجام نشده است. گردآورنده کتاب *شکاف‌های اجتماعی در ایران*، از مقاله مشترک بشیریه و قاضیان اسم برده است. در جست‌وجوی نگارنده نیز این نوشته جزو معدود کارهایی در ایران بود که به شکل دقیق از چارچوب نظری شکاف اجتماعی استفاده کرده است. پژوهش‌ها و نوشته‌های زیادی هستند که درباره یکی از شکاف‌های اجتماعی در ایران، یا به‌طور کلی درباره شکاف‌های جامعه ایران نکاتی را بیان کرده‌اند، اما چون از چارچوب نظری مشخصی استفاده نکرده‌اند،

۱. صادقی، فاطمه، محمد مالجو، حسام سلامت، فروزان افشار، آرش حیدری و محمد روزخوش (۱۳۹۸) *شکاف‌های اجتماعی در ایران (مجموعه مقالات)*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.

rmoradi@yu.ac.ir

*. استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه یاسوج

2.Social Cleavage

3.Seymour Martin Lipset

4.Stein Rokkan

نمی‌توان بحث آن‌ها را از این جنس محسوب کرد. کتابی هم با عنوان *شکاف‌های جامعه ایران* به همت محمد رضایی و نشر آگه منتشر شده است. عنوان کتاب، مفهوم شکاف اجتماعی را در ذهن تداعی می‌کند، اما درحقیقت کتاب درباره مسائل دیگری مانند قانون‌گرایی، توسعه سیاسی، دین‌داری ایرانیان و گفتمان اعتدال است. در کتاب رضایی نکات درخور توجهی بیان شده است، اما چارچوب کتاب از مفهوم شکاف اجتماعی کاملاً فاصله دارد. شاید به همین دلیل نویسنده نام کتاب را *شکاف‌های جامعه ایران* گذاشته است و نه شکاف‌های اجتماعی در ایران.

مرور مختصر مقالات کتاب

کتاب *شکاف‌های اجتماعی در ایران* اولین کتابی است که چند شکاف اجتماعی عمده در ایران را در یک مجموعه و با استفاده از مفهوم «شکاف اجتماعی» تحلیل کرده است. کتاب را شش مقاله و یک مقدمه مفصل تشکیل می‌دهد. مقدمه که نوشته محمد روزخوش، گردآورنده مجموعه است، نکات متعددی را بیان کرده است؛ از جمله مفهوم شکاف اجتماعی، تفاوت‌ها و شباهت‌های این مفهوم با مفاهیم «هم‌خانواده» مانند نابرابری و تضاد، مکانیسم تبدیل نابرابری‌های اجتماعی به شکاف، پیشینه تحلیل شکاف‌های اجتماعی در ایران، رویکردهای مختلف درباره مقوله شکاف‌های اجتماعی، نسبت شکاف‌های اجتماعی با یکدیگر، تفسیری درباره شکاف‌های اجتماعی در ایران، راه‌حلهایی که رویکردهای اجتماعی-سیاسی برای حل این شکاف‌ها ارائه کرده‌اند، مؤلفه‌هایی که توجه به آن‌ها برای تحلیل شکاف‌های اجتماعی در ایران ضرورت دارد و... در مقدمه، درباره رویکرد کلی کتاب بحث شده و مقالات کتاب هم مرور شده است. گردآورنده مجموعه توضیح داده است که دو مقاله این کتاب درباره نابرابری است و سایر مقالات به شکل مستقیم به مقوله شکاف اجتماعی مرتبط هستند. دو مقاله اول عبارت‌اند از «زنان و نابرابری در حقوق شهروندی» نوشته فاطمه صادقی و «عوامل تکوین و تعمیق نابرابری‌های طبقاتی در ایران» نوشته محمد مالجو. مقاله صادقی تعدادی از نابرابری‌های حقوقی و اجتماعی زنان در ایران را بررسی می‌کند. صادقی بر محدودیت‌های حقوقی و اقتصادی-اجتماعی که در مقابل زنان است تمرکز بیشتری دارد و به این موضوع اشاره می‌کند که میان سیر تحول اجتماعی وضعیت زنان (پیشرفت تحصیلی، رشد آگاهی و انتظارات و...) با منزلت حقوقی و جایگاه اقتصادی-اجتماعی آنان تناقضی شکل گرفته است. مقاله مالجو به تحلیل عواملی می‌پردازد که در سال‌های پس از جنگ تحمیلی در افزایش نابرابری در ایران مؤثر بوده‌اند. این مقاله رویکرد اقتصادی-سیاسی دارد و سه دسته عامل «تصاحب به‌مدد سلب مالکیت از توده‌ها»، «کالایی‌شدن نیروی کار» و «کالایی‌ترسای طبیعت» را عوامل اصلی در افزایش ضرابهنگ نابرابری طبقاتی در ایران معرفی

می‌کند. مالجو در این مقاله پس از شرح چارچوب نظری، بر دسته اول عوامل، یعنی تصاحب به مدد سلب مالکیت از توده‌ها، تأکید بیشتری می‌کند و با جزئیات بیشتری آن‌ها را شرح می‌دهد. مقاله سوم با عنوان «آتش زیر خاکستر: شکاف‌های طبقاتی و پس‌لرزه‌های آن»، نوشته حسام سلامت است. مقاله سلامت با توضیحاتی درباره مفهوم شکاف اجتماعی آغاز می‌شود و از جمله درباره این موضوع هم بحث می‌کند که آیا می‌توان یکی از شکاف‌های اجتماعی را به‌عنوان شکاف اصلی به حساب آورد؟ پس از آن، نویسنده نظریه اریک الین رایت را بیان و براساس رویکرد الین رایت ساختار طبقاتی در ایران را تحلیل می‌کند. در پایان، سلامت بار دیگر به موضوع شکاف طبقاتی بازمی‌گردد و همان‌طور که از عنوان مقاله برمی‌آید، درباره شعله‌ور شدن آتش شکافی که فعلاً زیر خاکستر است هشدار می‌دهد. در مجموع، این مقاله با مبحث شکاف اجتماعی شروع می‌شود و با مبحث شکاف طبقاتی پایان می‌یابد. بین این شروع و پایان، بحث مفصلی درباره نابرابری طبقاتی انجام شده است. در مجموع، مقالات مالجو و سلامت درباره نابرابری طبقاتی و وضعیت آن در ایران و زمینه‌ها و ریشه‌های آن بحث‌های مهمی را مطرح می‌کنند. نابرابری طبقاتی بستر و زمینه شکاف طبقاتی را فراهم می‌کند و به همین دلیل، این دو مقاله و خصوصاً مقاله سلامت، به‌شکلی به مقوله شکاف طبقاتی هم پرداخته‌اند. مقاله بعدی نوشته فروزان افشار است و «تکوین شکاف تحصیلی در ایران» نام دارد. این مقاله از زاویه متغیر تحصیلات به مسئله شکاف اجتماعی می‌پردازد. چون سطح تحلیل شکاف تحصیلی با سایر شکاف‌های بررسی شده در این مجموعه، یعنی شکاف جنسیتی و طبقاتی و نسلی و ایدئولوژیک متفاوت است، این مقاله در مقایسه با سایر مقالات ساختار نسبتاً متفاوتی دارد. افشار تحصیلات را یکی از عوامل بنیانی تغییر اجتماعی در ایران معاصر تلقی می‌کند. در این مقاله، نظریه‌های شکاف اجتماعی و در پیوند با آن، شکاف تحصیلی ذکر شده است و در قیاس با سایر مقالات به داده‌های پیمایشی ارجاع بیشتری داده شده و به ویژگی‌های درونی نظام آموزشی ایران هم اشاره شده است. مقاله پنجم «صورت‌بندی شکاف نسلی در علوم اجتماعی ایرانی»، نوشته آرش حیدری، به شکاف نسلی اختصاص یافته است که از دید پژوهشگران اجتماعی در ایران اهمیت زیادی دارد، اما هدف مقاله حیدری نقد همین دیدگاه است. مقاله، برای نقد گفتمان «شکاف نسلی»، از دهه ۴۰ شروع می‌کند و به شکل پراکنده به متونی از دوره‌های بعدی هم اشاره می‌کند تا این مدعا را مطرح کند که تبدیل امر نسلی به مسئله اجتماعی و تلقی آن به‌عنوان شکافی که منشأ بحران و آسیب است، محصول گفتمان مسلط بر علوم اجتماعی ایران است. سرانجام، مقاله نهایی کتاب، یعنی «فرهنگ عمومی» و «فرهنگ رسمی»؛ همنوایی‌ها و ناهمنوایی‌ها» به مقوله شکاف میان فرهنگ عمومی و فرهنگ رسمی می‌پردازد. نویسنده که

گردآورنده مجموعه نیز هست، از همان ابتدا با در گیومه قرار دادن دو مفهوم فرهنگ عمومی و فرهنگ رسمی تأکید می‌کند که این دو اصطلاح را به دلیل رواج آن‌ها به کار می‌برد، ولی هیچ‌کدام اصطلاحات مناسبی نیستند. او سپس برداشت‌های رایج درباره شکاف ایدئولوژیک در ایران پس از انقلاب را که معمولاً در قالب دوگانه‌هایی مانند سنت-تجدد یا دین-سکولاریسم بیان می‌شوند نقد می‌کند. نویسنده به جای کلیشه‌های جاری تأکید می‌کند که همه این دوگانه‌ها فقط وقتی معنا و اهمیت سیاسی می‌یابند که در عرصه نزاع‌های اجتماعی و سیاسی بازنمایی شوند و در شکل‌گیری هویت‌های اجتماعی و سیاسی مؤثر باشند. مقاله روزخوش برای آنکه تغییر در جهت‌گیری گفتارهای مشروعیت‌بخش را نشان دهد، به تولیدات اخیر نهادهای رسمی اشاره می‌کند و نشان می‌دهد این نهادها اکنون تأکید زیادی بر مقولاتی مانند حفظ امنیت کشور، ناسیونالیسم و دفاع از منافع ملی و ستایش از دستاوردهای علمی و تکنولوژیک دارند و از مشروعیت روندها و سیاست‌های کلان با چنین مقولاتی دفاع می‌کنند. یکی از نقاط تأکید مقاله این است که «افکار عمومی همان قدر نیروی محرک مبارزه‌ها و کشمکش‌های اجتماعی و سیاسی است که محصول و پیامد آن‌ها». از دید روزخوش، تناقضاتی که در «فرهنگ رسمی» به چشم می‌خورد از کلیت فرمایشیون اجتماعی، اقتضانات ساخت اجتماعی و میدان سیاست و مناسبات اقتصاد سیاسی سرچشمه می‌گیرد و بدون تغییر در مناسبات ذکر شده نمی‌توان این تناقضات را برطرف کرد.

درباره مقالات این مجموعه چند نکته درخور توجه است. اول آنکه همه آن‌ها با نثری قوی و قلمی روان نگاشته شده‌اند. دوم اینکه تقریباً همه مقالات حاوی نکته یا ادعای مشخصی هستند و موضع خنثی ندارند. سوم اینکه بیشتر مقالات از بحث‌های تکراری فاصله گرفته و سعی کرده‌اند اگر هم حرف تازه‌ای مطرح نمی‌کنند، پردازشی منسجم و تحلیلی از موضوع مورد بررسی ارائه کنند. چهارم اینکه سطح مقالات یکسان نیست و پشتوانه پژوهشی یکسانی ندارند؛ بعضی از مقالات مبتنی بر شواهد و داده‌های بیشتر و دربردارنده تحلیل‌های عمیق‌تری هستند.

آیا مقالات کتاب رویکرد واحدی دارند؟

انتشار کتاب‌هایی که متشکل از مجموعه‌ای از مقالات باشند، در دنیا و در بین محققان دانشگاهی رایج است. در ایران هم اخیراً چنین کتاب‌هایی بیشتر منتشر می‌شوند، اما بسیاری از این کتاب‌ها چارچوب و رویکرد منسجمی ندارند. بنابراین پرسش مهم این است که آیا ما فقط با مجموعه‌ای از مقالات روبه‌رو هستیم که توسط فردی یا نهادی گردآوری و در قالب کتاب منتشر شده است؟ یا اینکه از ابتدا چارچوب مشخصی برای آن وجود داشته است؟ در پشت این

کتاب چارچوب فکری و تحلیلی مشخصی وجود دارد؟ مقدمه گردآورنده که یکی از تفاوت‌های جدی این کتاب با سایر مجموعه‌مقالات است، با این هدف نوشته شده است که ارتباط میان مقالات را به خواننده توضیح دهد و رویکرد پژوهشی کلی کتاب را مشخص کند؛ مقدمه‌ای مفصل و غنی که حجمی بیش از برخی مقالات کتاب دارد. گردآورنده مجموعه در این مقدمه به موضوعات متعددی پرداخته که در ابتدای این مقاله به آن‌ها اشاره کردیم. علاوه‌براین، نویسندگان ایده‌های اصلی مقالات این مجموعه را در مقدمه خلاصه کرده است؛ خلاصه‌های مفیدی که راهنمای خوبی برای خواندن مقالات این کتاب است. نویسندگان ارتباط محتوایی میان مقالات را مشخص می‌کند و محدودیت‌های مقالات را هم به شکل تلویحی بیان می‌نماید.

در مقدمه، نویسنده رویکرد کتاب را «رویکرد انتقادی در برداشتی کلی از این اصطلاح» بیان می‌کند. اگر از این زاویه مقالات کتاب را ارزیابی کنیم، نمی‌توان به‌طور کلی شباهت رویکردی را منکر شد؛ ولی، درعین‌حال، نمی‌توان تفاوت‌ها را هم نادیده گرفت. مقاله اول کتاب (نوشته فاطمه صادقی) از این جهت رویکردی انتقادی دارد که هم از منظر حقوق زنان و هم نقد نئولیبرالیسم اقتصادی در حوزه اشتغال زنان نوشته شده است. مقاله دوم در مقوله نقد اقتصاد سیاسی می‌گنجد و تاحدی از بحث شکاف فاصله می‌گیرد. البته گردآورنده مجموعه با کاربرد عبارتی جالب توجه توضیح داده که توجه محققان اجتماعی به این رویکرد برای «پرهیز از خطای رایج علت‌انگاری معلول‌ها» ضروری است (ص ۱۱). مقاله سوم، متأثر از اریک الین رایت، نابرابری در جایگاه‌های طبقاتی را توصیف می‌کند و آن را زمینه‌ساز شکافی می‌داند که در هر لحظه ممکن است سرباز کند. این مقاله نیز در حوزه رویکرد انتقادی قرار می‌گیرد. مقاله چهارم به شکاف تحصیلی می‌پردازد و بحثی نسبتاً فنی را با نثری جذاب دنبال می‌کند، البته به نظر می‌آید که نویسنده تمایل ندارد نتیجه قاطعی درباره ابعاد شکاف تحصیلی در ایران بگیرد. در این مقاله نیز فرازهایی وجود دارد که به گفتارهای انتقادی شباهت می‌یابد. مقاله پنجم، به‌جای شکاف نسلی، به نقد رویکرد آسیب‌شناسانه دانش اجتماعی ایران به این مفهوم می‌پردازد و بحث مشخصی درباره شکاف نسلی و بودن یا نبودن و ابعاد آن نمی‌کند. به نظر می‌آید که نویسنده به مقوله شکاف نسلی باور ندارد و تفاوت میان نسل‌ها را طبیعی می‌داند. مقاله از این جهت انتقادی محسوب می‌شود که نظام دانش را نقد می‌کند. مقاله نهایی کتاب به ایده‌ها و نویسندگان زیادی اشاره می‌کند که تعدادی از آنان به «رویکرد انتقادی» منتسب هستند، البته برخورد مقاله با این ایده‌ها بعضاً منتقدانه است. بنابراین، در یک ارزیابی کلی، همه مقالات در تحلیل شکاف‌های اجتماعی به‌نوعی رویکرد انتقادی دارند، اما تفسیر آنان از دو مقوله «شکاف اجتماعی» و «نقد» یکسان نیست و همین باعث شده است مقالات تفاوت‌های تحلیلی واضحی

داشته باشند. از مقدمه و مقالات کتاب مشخص است که در زمان نگارش مقالات میان نویسندگان بحث‌هایی صورت گرفته است. حالت ایدئال این بود که نویسندگان می‌توانستند از ابتدا درباره مفهوم شکاف اجتماعی به توافق بیشتری دست یابند و انسجام مجموعه بیشتر شود. البته نسخه فعلی نیز به دلیل آنکه همه مقالات به دو مقوله نابرابری و شکاف اجتماعی پرداخته اند و رویکردی نقادانه به مسائل دارند، جهت مشخصی دارد و چون در مجموع، مقالات کیفیت خوبی دارند، اثری درخور توجه تولید شده است؛ اما اگر همه مقالات شکاف اجتماعی به معنای محدود و مشخص کلمه را موضوع پژوهش قرار می‌دادند، انسجام مجموعه بیشتر می‌شد و اثری یکدست‌تر تولید می‌شد.^۱

موضوعات مغفول در این کتاب

یکی از ایرادات متوجه کتاب، بی‌توجهی به چند شکاف اجتماعی مهم است. گردآورنده مجموعه در مقدمه توضیح می‌دهد که قرار بوده درباره شکاف قومی و شکاف‌های دیگر نیز مقالاتی در این مجموعه منتشر شود که به نوشته او «به دلایل مختلف این امر میسر نشد» (ص ۳۹). دلایلی که ما به‌عنوان خواننده کتاب از آن مطلع نیستیم، اما در هر صورت، جای خالی بحث درباره شکاف قومی و شکاف جنسیتی (با توجه به اینکه مقاله فاطمه صادقی بیشتر به نابرابری جنسیتی می‌پردازد) و شکاف دینی در این مجموعه خالی است. البته در مقدمه به شکل مختصر درباره شکاف قومی نکاتی بیان شده و در مقالات هم به نکات مهمی درباره شکاف جنسیتی و شکاف دینی اشاره شده است، اما شایسته بود که مقالات مجزایی به این موضوعات اختصاص داده می‌شد.

مقدمه این کتاب یکی از مزیت‌های آن است. مقدمه از دقت و غنای فکری برخوردار بوده و در آن به نکات مهمی اشاره شده است. اما مطالبی در مقدمه وجود دارد که به اندازه کافی باز نشده و مطالب دیگری وجود دارد که می‌توانست حذف شود و به جای آن، نویسنده مقدمه نکات اصلی را از اجمال بیرون آورد و بیشتر شرح دهد. مثلاً در مقدمه درباره نحوه استفاده از داده‌های پیمایش‌های ملی ایده‌های جالبی مطرح شده است، اما در این مجموعه فقط یکی از مقالات (مقاله شکاف تحصیلی) از داده‌های پیمایشی استفاده نسبتاً زیادی کرده است. سایر مقالات، اگر هم به داده‌های پیمایشی ارجاع داده‌اند، فقط به صورت مختصر و گذرا در بحث‌هایشان طرح شده است. از توضیح نویسنده مقدمه به نظر می‌رسد مقالاتی که به گفته وی

۱. البته ممکن است نویسندگان مجموعه یکدستی کامل را غیرممکن تلقی کنند یا تنوع نسبی رویکرد مقالات را بر رویکرد یکدست‌تر مرجح بدانند.

«انتشار آن‌ها در این مقطع در اثر حاضر ممکن نشده است با این داده‌ها کلنجار رفته‌اند» (ص ۲۹)؛ یعنی مقالاتی که قرار بوده در این کتاب منتشر شوند، اما «به دلایلی» منتشر نشده‌اند. بنابراین، گرچه توضیح نویسنده مقدمه درباره داده‌های پیمایشی، خواندنی و قابل بحث است، اما ضرورتی به طرح آن در این مقدمه نبود. درمقابل، لازم بود درباره برخی مطالب دیگر، مثلاً تمایز میان چارچوب تحلیلی این کتاب با سایر رویکردهای تحلیل اجتماعی و سیاسی در ایران توضیح بیشتری ارائه شود.

جمع‌بندی

در مقدمه کتاب، بحث جالبی درباره رویکردهای رایج در تحلیل اجتماعی در ایران وجود دارد. به گفته گردآورنده مجموعه شکاف‌ها: «گرایشی مهارناپذیر در تحقیق و تحلیل اجتماعی در ایران دست‌بالا را یافته است که مفاهیم را گنگ و مبهم می‌کند و از بافت کاربردشان جدا و بیگانه می‌سازد. پس از آن، دیگر روشن نیست که این مفاهیم به‌راستی بر چه واقعیتی دلالت می‌کنند و وظیفه فهم یا تبیین کدام پدیده‌های عینی را متکفل شده‌اند و اگر حاوی نقدی بر وضع موجود هستند، این نقد به کدام روندها و رویه‌ها معطوف است» (ص ۲۷). به گفته گردآورنده کتاب شکاف‌های اجتماعی در ایران، ایراد این نوع از کاربرد مفاهیم اجتماعی این است که «پویایی‌ها و تعارض‌های جامعه ایران را به چند ایده کلی و توصیف‌های ساده کمی و مقادیری لفاظی شبه‌علمی فرو می‌کاهد» (ص ۲۸). نویسنده مصادیقی از چنین رویکردها و مفاهیمی را ذکر می‌کند و همچنین می‌پذیرد که مفهوم شکاف اجتماعی هم می‌تواند مشمول این بینش انتزاعی و خنثی به مسائل اجتماعی شود. اگرچه گردآورنده مجموعه توضیح بیشتری در این مورد نمی‌دهد، به‌طورکلی به نظر می‌رسد که هدف این مجموعه، با وجود تنوعات و تفاوت‌هایی که نویسندگان در برداشت از مقوله شکاف اجتماعی دارند، این بوده است که با ارجاع به این مفهوم از رویکردهای رایج فاصله بگیرند و در تمایز از این رویکردها، جنبه انضمامی مباحث و تحلیل‌ها را پررنگ کنند. بر همین اساس، نویسندگان به تفکیک موضوع هر مقاله، نابرابری و شکاف اجتماعی را از زاویه خاصی تعریف و تحلیل و مجموعه‌ای از نقدها را طرح کرده‌اند که هم شامل ساختارهای مختلف و هم متوجه دانش اجتماعی می‌شود. این ویژگی به‌نوعی موجب برقراری پیوند میان مقالات شده و درعین حال یکی از نکات مثبت این کتاب است.

با وجود کاستی‌هایی که به آن‌ها اشاره شد، با توجه به تجربه نگارنده در تدریس دروس مرتبط با نابرابری و شکاف اجتماعی، این کتاب می‌تواند یکی از آثار اصلی این حوزه و حتی

یکی از آثار تألیفی جدی سال‌های اخیر در حوزه مطالعات اجتماعی ایران باشد. همه مقالات نگارشی قوی دارند، مسئله تحقیق را به خوبی مطرح می‌کنند و شرح می‌دهند، ایده مشخصی را بیان و درباره آن بحث می‌کنند و به شواهد و داده‌های متنوع ارجاع می‌دهند (قوانین رسمی، رویدادهای سیاسی، آمار اقتصادی (آمار اشتغال و توزیع درآمد و...))، تولیدات هنری، داده‌های پیمایشی، متون ژورنالیستی و...). در مقایسه با مفاهیم و بحث‌های تکراری و کلیشه‌ای که در کشور ما رایج شده است، این کتاب دارای نوآوری‌های مفهومی و تحلیلی است. علاوه بر این، هم در مقدمه و هم در مقالات کتاب اشارات و نقدهایی به رویکردهای دیگر هم وجود دارد. در کل، این کتاب، حتی اگر با رویکرد کلی آن موافق نباشیم، زمینه تفکر و بحث جدی درباره مسائل فعلی کشور را فراهم می‌کند. جای امیدواری است که یک نهاد پژوهشی دولتی به انتشار چنین مجموعه‌ای همت گمارده است. اگر مقالاتی درباره شکاف‌های اجتماعی مهمی که در این کتاب به آن‌ها اشاره نشده است به این مجموعه افزوده شود، این اثر کامل‌تر می‌شود.